

به نام خدا

دلیل عکس (استدلال عکس) نوعی طنز در شعر حافظ

دکتر بهروز بامدادی

استادیار دانشگاه فرهنگیان تبریز

Email: b_bamdadi41@yahoo.com / bb19627@gmail.com

چکیده :

یکی از روش های مؤثر اقناع مخاطب مخالف یا منکر، استدلال است. در استدلال، برای بیان پیام یا اثبات مطلب، باید بیان علت کرد. البته نیازی به اظهار این موضوع نیست که دلیل، باید به قدری قوی و قاطع باشد که بتواند بحث مورد نظر را به دیگران اثبات و تلقین کند یا اگر اعتداری لازم است؛ بتوان به کمک آن عذر خواست. پس استدلال، بیان دلیلی قاطع برای اثبات یک موضوع است. حالا اگر کسی برای امری دلیلی ذکر کند که استحکام و قطعیت نداشته باشد یا برخلاف بحث مورد نظر، چیزی را اثبات نکند؛ نوعی طنز یا تمسخر ایجاد می شود و اگر شخص گوینده، منتقد اجتماعی باشد؛ بلافاصله ذهن خواننده از کلام او متوجه انتقاد و طنز اجتماعی می شود. به نظر نگارنده، یکی از ظرایف شعر خواجه ی شیراز این نوع طنز است. یعنی به جای این که استدلالی قوی، قاطع و مقنع بیاورد؛ عمدا استدلالی بسیار سست و گاهی مخالف می آورد. من شک ندارم که چون خواننده ی شعر حافظ، بیان رندانه ی حافظ رامی شناسد و همواره منتظر نکته های ناب و زیبای ادبی است وقتی با دلیلی سست یا استدلالی خلاف عرف و تعقل عام روبه رو می شود؛ متوجه می شود که هدف او انتقاد اجتماعی و مبارزه ی فکری با متظاهران ریاکار و زاهدان دروغین است. من این هنر خواجه را که نکته های بسیار ظریف دارد؛ "مخالف گویی و استدلال عکس" می نامم ولی چون استاد دکتر شمیسا قبلا آن "دلیل عکس" نامیده اند؛ من نیز همین نام را برگزیده ام. قصدم نیز معرفی یکی از ظرایف شعر حافظ است. امید که مقبول طبع دوستداران حافظ باشد.

کلید واژه ها: دلیل عکس - مخالف گویی - استدلال عکس - طنز

مقدمه:

حافظ در میدان محدودِ قالبِ غزل، چرب دستی های اعجاز گونه ای به کار برده است که به آسان نمی توان آن ها را دریافت. بلکه برای فهمیدن هنرهای ادبی حافظ، باید علاوه بر دقت در واژه های شعر او و ارتباط ظاهری واژگان، به ارتباط نهانی آنها و مفاهیم و تصاویر پنهان آن ها نیز توجه کرد. بعد از این ژرف اندیشی است که بخشی از هنرنمایی ها و رندی های هوش ربای کلامی حافظ چهره می نماید. حافظ به خاطر معانی تودر توی شعر و به جهت شبکه ی مفهومی بسیار وسیع کلامش ناچار شده است که تصاویر متعدد و چهره های گونه گونی را با کلماتی اندک ترسیم کند. این کار خواجه، تابلو های شگفت انگیزی از زیبایی های کلامی و تصویری در شعر پدید آورده است که خواننده ی شعر وی باید مثل صیادی ماهر در کمین آن زیبایی ها بنشیند و با حوصله و باریک بینی این جواهرات تراش خورده ی شعر حافظ را استخراج کند. التذاذِ ادبیِ این لحظه ها گفتنی نیست بلکه چشیدنی است. حظی ادبی است که بعد از کنکاشی سخت به دست می آید. در این مقاله قصد داریم یکی از نکته های ظریف و هنرورزی های زیبای غزل خواجه را معرفی کنیم. همه ی خوانندگان و دوستداران غزل می دانند که حافظ با چه زیرکی و نکته سنجی شگفتی چه طنز فاخری در غزل هایش به کار برده است. یکی از زیرکی های وی که منجر به طنزی بسیار زیبا شده است؛ آوردن دلایلی ظاهراسست و بی ربط و خلاف قاعده ی استدلال منطقی است. یعنی به جای این که این دلیل باعث اقناع و رضایت مخاطب شود؛ خواننده ی شعرش متوجه استدلالی خنده دار و طنز آمیز می شود و بعد از دقت در بافت عبارات و معانی نهانی سخن، متوجه می شود که این کار خواجه، عمدی است یعنی چون قصد وی مبارزه یا ظاهر سازان و مرائیان است؛ طنزیه کار برده است. این نوع طنز که موضوع این مقاله است؛ " دلیل عکس یا استدلال عکس " نام گرفته است. اگرچه در باب هنرمندی های حافظ مقالات تحقیقی خوبی نوشته و عرضه شده است؛ در موضوع حاضر فقط آقای دکتر شمیسا آن را خیلی مختصر تعریف کرده اند که طی این مقاله سخن ایشان را آورده ام.

متن اصلی :

در گفتار و نوشتار هر زبانی، روش های گوناگونی برای ابلاغ پیام و اثبات آن وجود دارد. بی شک یکی از

بهترین این راه ها برای القا و اثبات، استدلال است. استدلال، آوردن برهانی است که پیغام اصلی را اثبات و مخاطبان را قانع کند. یا اگر آوردن عذری لازم است؛ این امر مهم نیز بر عهده ی همان دلیل نهاده می شود تا عذر آن خواسته شود. مثلاً: کودکی لیوانی در دست دارد. لیوان از دستش بر زمین می افتد و می شکند. طبیعتاً به خاطر کوتاهی در انجام وظیفه، سرزنش می شود. اگر همان کودک جامی قدیم و ارزشمند نیز در دست داشته باشد و با فدا کردن لیوان خودش، آن جام را حفظ کند؛ می تواند دلیل بیاورد که اگر لیوان شکست؛ در عوض جام تاریخی و ارزشمند، حفظ شده و از شکست در امان مانده است. چون دلیل وی قاطع و متقن است؛ دیگر سرزنش نمی شود بلکه تشویق و تجلیل می شود. پس در استدلال شرط لازم، قطعیت و استحکام آن نسبت به موضوع است تا بتواند مخاطبان، مدعیان و منکران را قانع کند. با مطالبی که بیان شد؛ اگر کسی عامداً بدون توجه به شروط بالا دلیلی ضعیف، بی ربط یا مخالف امر مورد بحث و ظاهراً بی اهمیت ذکر کند؛ درگفتارش نوعی طنز ایجاد می شود. یا بحثی به قصد تمسخر به وجود می آید. اگر گوینده ی مطلب، شخص منتقد اجتماعی باشد؛ نوعی انتقاد ایجاد می شود و آشنایان شعر او، متوجه نقد او یا طنز اجتماعی او می شوند. در ادبیات غنی ایران خواجه حافظ که به عنوان شاعری منتقد اجتماعی شناخته می شود و از روش های مختلف برای بیان مسایل اجتماعی بهره برده است؛ از این نوع استدلال مخالف یا استدلال عکس نیز بهره برده است. قصد ما از عرضه ی این مقاله، معرفی اجمالی این صنعت و چگونگی بیان هنر مندانه ی حافظ است. نتیجه ی این نوع استدلال اعم از خنده، طنز، تمسخر یا نقد تیز و رندانه، حاصل هنرمندی شاعر و فهم ظریف شعر دوستان نکته سنج است. من این نوع استدلال برعکس را "مخالف گویی" می نامم ولی بنا به فضل تقدم استادم دکتر شمیسا همان "دلیل عکس" ایشان را مرجح می دانم و از این نام بهره می برم. "دلیل عکس: برای مطلبی، دلیلی بیاورند که کاملاً برخلاف انتظار و مخالف عرف و عادت باشد و این یکی از شیوه های ایجاد طنز است:

حاشا که من به موسم گل ترک می کنم من لاف عقل می زنم این کار کی کنم

(۳۵۱/۱ غ)

حال آن که بر حسب عرف و عادت و انتظار، حکم عقل، ترک می، نوشی است. " (شمیسا، ۱۳۷۰: ۱۲۷)

به هر حال هدف من، معرفی نوعی از طنز در شعر حافظ است و برسر اسم بحث و جدال ندارم.

*نوعی آشنایی زدایی

باید یادآوری کرد که در این طنز، نوعی آشنایی زدایی نیز هست زیرا شنونده منتظر شنیدن یک دلیل محکم وقایع است ولی ناگهان خود را با یک دلیل سست و خنده دار رو به رو می بیند. پس نوعی آشنایی زدایی نیز به وجود می آید. آنچه برای خواننده مهم است؛ ظرافت نقد حافظ است که از این راه ایجاد شده است. خصوصاً دوره ی پر آشوب زندگی حافظ که هم از جهت اجتماعی هم از جهت عقیدتی، دوره ای بسیار متلاطم بوده و حافظ هر جا فرصتی یافته؛ از انتقاد باز نایستاده است. مخصوصاً مبارزه با ریاکاران و متظاهران را برای خویش فرض می پنداشته است و در این نوع طنز نیز عمدتاً تأکید بر روی مسایلی است که به مذاق ریاکاران خوش نمی آمده است و همین موضوع تیزی طنز او و چاشنی بیان رندانه ی او را بیشتر کرده است.

"آیرونی (*irony*) به معنی برعکس گویی و برعکس فهمی است. به طور کلی آن چه را که بیان شده، باید دریافت، یا مطلب برعکس گفته شده است. این شیوه معمولاً منجر به طنز می شود". (شمیسا، ۱۳۸۵: ۲۲۹)

برای ایضاح بیشتر مطلب از خود خواجه یاری می جوئیم. به ابیات زیر توجه کنید:

۱- رشته ی تسبیح اگر بگسست معذورم بدار دستم اندر دامن ساقی سیمین ساق بود

(غ ۲۰۶/۸)

برهنگان محرز است که تسبیح چه به معنی مصدري یعنی عبادت چه به معنی اسمی یعنی وسیله ای برای عبادت، برای مؤمنان موضوعی مهم است. پس از آن به خوبی باید مراقبت کرد حالا اگر کسی نسبت بدان بی توجه باشد؛ عذر او پذیرفته نمی شود مگر این که بتواند سرزنش کنندگان را قانع کند که امری بس مهم تر از امر اول حادث شده که ذهن او را به خود مشغول داشته و وی نسبت به تسبیح بی اعتنا شده است. اما خواننده ی شعر حافظ ناگهان با استدلالی مواجه می شود که به شوخی و طنز بیشتر شبیه است تا استدلال. دلیل خواجه چیست؟ "دستم اندر دامن ساقی سیمین ساق بود". یعنی چون مشغول مغازله و گرفتار دلبریِ معشوق بودم؛ پس دیگر به گسستن تسبیح بی اعتنا شدم. اکنون هر کسی با این سؤال مواجه می شود که دست در دامن ساقی داشتن چه نسبتی با گسستن تسبیح دارد؟ در این بیت و ابیات دیگر مفهوم

اولیه ای که به ذهن می رسد و طنز را ایجاد می کند ؛ برای ما مهم است. چه بسا در برخی ابیات با تفسیر ، طنز مورد نظر، تغییر کند ؛ کم رنگ تر شود یا گاهی بُعد دیگری هم پیدا کند و هنر مندانه تر شود. آیا حقیقتاً خواجه نمی خواسته با یک تشبیه مرجح (تفضیل) به زاهد ریایی بفهماند که ای زاهد ریاکار! چون تسبیح تو غرق در آلودگی ریای توست ؛ حتی به اندازه ی ساقی سیمین ساق هم نمی تواند دل مرا ببرد پس من هم دل به ساقی سپردم؟ آیا این نوع انتقاد نافذ تر و این نوع طنز دل انگیزتر و زیباتر نیست ؟ قصد او مبارزه با ریا کاران و متظاهران و رسواکردن متجاوزان به حقوق مردم است. صاحبان ذوق هنری و ادبی نیز بلا فاصله متوجه پیغام خواجه می شوند. این هنر ورزی هارا عده ای کم می توانند بیافرینند و بی شک یکی از قهارترین آن ها حافظ است. یعنی گمان نمی کنم کسی پیدا شود و فکر کند که حافظ در کلام خود دلیل سست و برهان خنده داری آورده است. مگر این که قصدی خاص داشته باشد.

۲- در شب قدر از صبحی کرده ام عییم مکن سرخوش آمد یار و جامی برکنار طاق بود

(۲۰۶/۹ غ)

در این بیت و ابیات دیگر بدون هیچ تفسیر و گزارشی از معانی نهان و عرفانی ، به معانی همه فهم ابیات توجه می کنیم تا صنعت ادبی موجود را بشناسیم. باز هم اگر به بیت دقت کنیم ؛ خواهیم دید که استدلالی ظریف و ادبی آورده است . شب قدر فرصت بسیار مناسبی برای دعا و نیایش است حالا اگر حافظ یا غیری پیدا شود که در چنین شبی صبحی کرده باشد ؛ مردم چه قضاوتی خواهند کرد؟ ولی حافظ با رندی و زیرکی برای این که نشان دهد؛ خیلی ها با جسارت بسیار حرام دین خداوند را حلال می شمارند و بعداً قصد توجیه های بی وجه دارند؛ خودش از زبان آنان عذر می آورد که چه کار می توانستم بکنم؟ اختیار دست خودم نبود. معشوق شوخ و شنگ با سرخوشی وارد مجلس شد. پس من چاره ای جز قبول جام شراب از دست محبوب زیبا نداشتم و به نظر می آید که در متن اصرار ی هست برای این که خواننده ، این دلیل را بپذیرد ولی ناگهان مخاطب با کاری خنده آور مواجه می شود یعنی استدلال برای موجه جلوه دادن کار و توجیه گناه خود که به هیچ راه، محملی برای بیان و پذیرفتن آن وجود ندارد. پس شنونده ی شعر، خود متوجه نقد گزنده ی شعر حافظ می شود و درمی یابد که بسیاری از ناهیان منکرو آمران معروف، خودشان دچار همان گناهایی هستند که افراد دیگر به خاطر آن ها حد زده می شوند. علت این

استدلال ، قبولاندن امر برای یاد آوری موضوعی خنده دار یا تأسف آور در جامعه است. (مثلاً دوران حکومت مبارزالدین محمد و سخت گیری های بی وجه آن دوره)
*همراه با فورگراندینگ (برجسته سازی) و هنجارگریزی

" همان طور که اشاره شد؛ فورگراندینگ را می توان به حوزه ی معنی نیز تسری داد... در شعر هم هست :

من و انکار شراب این چه حکایت باشد غالباً این قدرم عقل و کفایت باشد

که هنجارگریزی معنایی آن جنبه ی تشخّص و برجستگی دارد و من در بدیع آن را "دلیل عکس" نامیده ام
که طنز ایجاد می کند:

حاشا که من به موسم گل، ترکِ می ، کنم من لاف عقل می زنم این کار کی کنم"

(شمیسا، ۱۳۸۵: ۱۸۰)

۳ - من و انکار شراب این چه حکایت باشد ؟ غالباً این قدرم عقل و کفایت باشد

(۱۵۸/۱ غ)

عرف رایج جامعه چیست؟ ترک شراب. در حقیقت زمینه ی ذهنی قبلی ، مارا به سوی این پیغام راهنمایی می کند. پس اگر بدون دقت کافی درمحور همنشینی کلمات بیت و طبق باورهای معهود زندگی مان دو مصرع را بخوانیم ؛ خیال می کنیم که به جای انکار، باید کلمه ای مثل نوشیدن یا دوستی - بدون اعتنا به وزن ناساز کلمه در بیت - یا کلماتی مترادف این ها در بیت به کاربرود . یعنی خواننده خیال می کند که شاعر، قصدش انکار شراب دوستی و می خواری است. خصوصاً در مصرع دوم از عقل صحبت کرده و اذعان کرده است که این قدر عقل دارد که ...پس شکی باقی نمی ماند که کلمه ی انکار باید چیزدیگری باشد ولی با دقت کردن در بیت ، متوجه می شویم که درست با لحن عنادی و علی رغم متظاهرائی که تظاهر به دین داری می کنند اما "چون به خلوت می روند ؛ آن کار دیگر می کنند " و با لحن ملامتی خاص حافظ می گوید که اگر دیگران هم گفته باشند که حافظ ترک شراب گفته است ؛ شما هر گز باور نکنید که من ترک شراب بکنم چون من این قدر عقل دارم که شراب را انکار نکنم و توضیحی که بر آن افزوده است، برطنز بیت تأکید کرده است. در این جا متوجه طنز ادبی حافظ و انتقاد او می شویم . حافظ داشتن عقل را بر خلاف عرف فکری جامعه به کار برده است. همگان داشتن فکر را دلیل بر انکار شراب

می دانند در حالی که حافظ آن را دلیلی بر مخالفت با حکم زاهد ریاکاری می داند. پس حافظ "انکار شراب" را انکار کرده است.

۴- حاشا که من به موسم گل ترک می کنم من لاف عقل می زنم این کار کی کنم ؟

(۳۵۱/۱ غ)

عقل سلیم و عرف جامعه به ما می گوید که رعایت این حکم دین ، یعنی " ترک می " ، بر همه فرض است. خروج از این حکم، تبعات سختی دارد. تا جمله ی سوم بیت نیز پیغام موافق این حکم را می بینیم. ناگهان مسیر پیغام بیت عوض می شود و حافظ می گوید : من که ادعای خرد دارم چگونه ممکن است ترک می، بکنم آن هم در زمان موسم گل که زمان شوریدگی است و شما باور کنید که این کار از من ساخته نیست و همین باز گشت ناگهانی از حکم مورد قبول همگان ، خود ایجاد طنز می کند.

۵- به وقت گل شدم از توبه ی شراب ، خجل که کس مباد ز کردار ناصواب ، خجل

(۳۰۵/۱ غ)

باز هم اگر جای کلمه ی " توبه " در مصرع اول خالی باشد ؛ مطابق عرف عقلی جامعه ، کسی باور نمی کند که توبه کردن از شراب، این قدر باعث تأسف و رنجیدگی خاطر حافظ باشد؛ ولی در بیت می بینیم که چه قدر از این کار رنج می برد و همین خروج از مسیر عادی کلام، خود باعث ایجاد نوعی طنز شده است.

*همراه با استدراک

۶- کرده ام توبه به دست صنم باده فروش که دگر می ، نخورم بی رخ بزم آرایی

(۴۹۰/۳ غ)

به پیغام بیت توجه کنید : توبه کرده ام که ...ذهن خوانندگان از طیف معنایی و ارتباط کلمات، متوجه یک عمل اصلاحی می شود و همه خیال می کنند که شاعر از می، خوردن و گناهان دیگر توبه کرده است. ولی بعد از خواندن مصرع دوم ناگهان با بهت و حیرت متوجه می شود که شاعر ذهن او را به بازی گرفته است. شاعر آشکارا می گوید که توبه کرده ام که بعد از این بی حضور معشوق، هرگز می، نخورم و در واقع با این مصرع همه ی داوری های پیشین را برهم زده است. به همین دلیل قبلا نیز نوشتیم که دلیل عکس، نوعی آشنایی زدایی است و دقیقا ارزش ادبی استدلال عکس به همین است که ناگهان فهم ما از مصرع اول

بلا محل و بی وجه جلوه می کند.

۷- من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم محتسب داند که من این کارها کمتر کنم

من که عیب توبه کاران کرده باشم بارها توبه از می، وقت گل دیوانه باشم گر کنم

(۳۴۶/۱ و ۲ غ)

همچنان که در بیت آمده است؛ بازی با ذهن شنونده و افکار معهود و عادت های قبلی پشت سر هم دیده می شود. من نه آن رندم که ... هر خواننده ای خیال می کند که شاعر از منکرات تبرّی می جوید اما باخواندن بقیه ی شعر متوجه تباین فکر خود و اندیشه ی شاعر می شود. محتسب داند ... حتماً باید شاعر به تشرّع خویش اشاره کند و پای بندی خود را به قواعد شرع یادآوری کند. ناگهان می بیند که تصادفاً حافظ دارد با عناد به سرمستی و شیدایی و عدم خویشتن داری خویش اشاره می کند در بیت دوم نیز می گوید من که عیب توبه کاران کرده ام خواننده خیال می کند که حافظ گناه و فسق آنان را مذمت کرده ولی بعداً متوجه می شود که توبه ی آنان را نا خوشایند می یابد و چون آنها کاری نا شیرین کرده اند؛ حافظ از عقل خود پیروی می کند و هرگز چون آنان به توبه روی نخواهد آورد و توبه در فصل گل را دیوانگی می داند. همین مخالفت با امر بدیهی خود سرچشمه ی طنزی لطیف است.

۸- فتوی پیر مغان دارم و قولی است قدیم که حرام است می، آنجا که نه یارست ندیم

(۳۶۶/۱ غ)

هرکس بخواهد از اول بیت، نسبت به معنی آن قضاوت کند؛ تاجمله ی سوم، جمله ها به یک روال پیش می روند: هم فتوی پیر مغان را دارم که می حرام است هم قولی قدیم است که می حرام است. این نکته مورد قبول همگان است. ولی با آوردن "نه یار است ندیم" همه ی آن نکته های قبلی را به مسیر تازه ای منتقل کرد. درست مثل این که ذهن خواننده ضربه ای خورده باشد؛ با بهت و حیرت آخر جمله را می خواند. می گوید که هم فتوی پیر مغان هم قول قدیم دانایان پیشین تأیید می کنند که می، حرام است اما کجا؟ جایی که یار ندیم نباشد. خود خوانندگان متوجه طنز بیت می شوند.

۹- توبه کردم که نبوسم لب ساقی و کنون می گزم لب که چرا گوش به نادان کردم

(۳۱۹/۴ غ)

در مصرع اول این بیت نیز از یک امر مقدس یعنی توبه، صحبت می کند. شنونده به این نیت که شاعر از ساقی و هم نشینی او توبه کرده است و دیگر هرگز یادی از او نخواهد کرد؛ معنی بیت را دنبال می کند ولی با خواندن مصرع دوم بهتی ناگهان او را فرا می گیرد؛ چون استدلال حافظ نشان از این ماجرا دارد که او از توبه کردن ودوری از ساقی، بسیار مکدر و دلگیر شده است و از این که به حرف دیگران، خام شده و از ساقی و طبیعتا از می خواری کناره گرفته است؛ سرخورده و ناراحت است. او خود را سرزنش می کند که چرا از فکر خود کمک نخواسته و به عاقبت این تصمیم ناپخته و عجولانه ی خود نیندیشیده است پس کسانی که او را به این کار واداشته اند؛ افراد نادانی بوده اند که او با تبعیت از آنان اکنون باید پشیمان باشد. بی گمان خوانندگان شعر خواجه به یاد زاهد می افتند که حافظ هیچ میانه ای با او ندارد. پس همه ی این کدورت ها و نا سزاها متوجه زاهد می شود. توجه می فرمایید که چگونه شاعر ذهن خواننده را به بازی گرفته و همه ی طنز بیت از همین آشنایی زدایی حاصل می شود.

*همراه با استخدام و ایهام:

۱۰- چون پیاله دلم از توبه که کردم بشکست همچو لاله جگرم بی می و میخانه بسوخت

(۱۶/۶ غ)

در این بیت دو صنعت استخدام وجود دارد که هم همدیگر را تأیید می کنند هم در ایجاد طنز بیت مؤثر هستند. ضمنا باعث زیبایی طنز در بیت نیز شده اند. نیاز به بیان نیست که شکستن با پیاله یک معنی دارد و با دل، مفهوم دیگر. در مصرع دوم نیز معنی سوختن با لاله غیر از سوختن با کلمه ی دل است. نکته ی ظریف دیگر این که اگر لاله به معنی گل باشد؛ یک نوع زیبایی دارد و اگر به معنی چراغ لاله باشد؛ زیبایی آن جلوه ی دیگری خواهد داشت. قرینه ها چنین هستند: شکستن پیاله - شکستن دل و سوختن لاله - سوختن دل. باز در بیت برخلاف باور عامه، توبه را نمی ستاید بلکه از توبه کردن، دل شکسته و ناراحت است. آتش دل را به خاطر دسترسی نداشتن به شراب، با آتش لاله که رنگ جبلی و ذاتی گل لاله است با آتشی که معمولا در درون چراغ لاله است؛ مقایسه می کند. پس خواسته ی او نزدیکی به میخانه و نوشیدن شراب است. شاید بسیاری از دوستداران شعر حافظ متوجه این موضوع هستند که این لحن تند حافظ در موارد نقد های اجتماعی و اخلاقی او بیشتر ظاهر می شود. باز هم شکی نیست که توبه های دروغین یا از

سرِ اجبار ، دلِ ظریفانی همچون حافظ را به درد آورده بوده است.

*همراه با ایهام :

۱۱- زاهد پشیمان را ذوق باده خواهد کشت عاقلا مکن کاری که آورد پشیمانی

(۴/۷۳ع)

ثقلِ بحثِ زیبایی شناسی این بیت، کلمه ی ذوق است ۱- به معنی چشیدن ۲- به معنی آرزو و حسرتِ رسیدن به می ۳- اشتیاق درونی که در زاهد ریاکار می بینم (چیزی که امروز معادل این معنی است و ذهن خواننده ی امروزی با آن آشناست ؛ واژه ی "نوستالژی" غربی هاست یعنی غم دور افتادن از چیزی. دقیقا آذربایجانی ها لغت بسیار زیبایی دارند و با آن به غمی می کنند که آدم را رها نمی کند و همیشه با انسان است و آن لغت "نیسگیل" است) حافظ می خواهد بگوید غم ناگزیر و همیشه حاضرِ درون عابد ریاکار و زهد فروش، او را خواهد کشت . به قول امروزی ها "آبت نبود ؛ نانت نبود ؛ دشمنی با می و بد گفتن از آن چه بود ؟" نکته ی دیگری که قابل توجه است ؛ پشیمان است این کلمه ما را به این معنی راهنمایی می کند که حتما زاهد، گناهی مرتکب شده و بعدا از این کار پشیمان شده است. اما بعد از خواندن بیت متوجه می شویم که گناه او و طبعا پشیمانی او به خاطر گناه نیست بلکه به خاطر خامی و ظاهر سازی اوست. در حقیقت دو باره حافظ فرصتی می یابد تا دلش را در مقابل روی و ریای جو فروشانِ گندم نمای و زهدفروشانِ دغل کار خالی کند . به همین دلیل ادامه می دهد که او عقل ندارد و گر نه این کار را نمی کرد. پیغام حافظ این است : اگر کسانی هستند که سعی دارند حافظ را گنه کار و فاسد معرفی کنند؛ بسیاری از زاهدان تیره دل ریاکار ،خود به همین گناهان آلوده اند اما "دیگران پوشند و ما بر آفتاب افکنده ایم". طنز بسیار جالبی که در بیت وجود دارد ؛ به کار بردن این ضرب المثل خلاف کاربرد عامه است و همین باعث غنای معنی طنز نهفته در بیت شده است.

۱۲- من ترک عشق و ساقی و ساغر نمی کنم صد بار توبه کردم و دیگر نمی کنم

(۱/۳۵۳ع)

هرگاه یک نفر علاقه مند به شعر، این بیت را بخواند؛تنها چیزی که به نظرش غیر عادی است و شاید هم زیاد مهم جلوه نکند و ممکن است خیال کند اشتباه نوشتاری است ؛ و به همین دلیل فعل پیغام بیت را

مثبت تلقی کند؛ حرف منفی ساز "ن" در اول فعل نمی کنم در مصرع اول است. درحالی که همه ی بازی ها را همین حرف ایجاد کرده است و طنز موجود در بیت هم از همین جا ناشی می شود. دلیل خیالات معهود و ذهن معتاد ما بعید است که حافظ بگوید من ترک ساقی و ساغر نمی کنم. معیار قضاوت ادبی ما نیز باور های جمعی جامعه ی ما و ذوق ادبی مردم ماست. پس عرف جامعه، ذهن ما را به طرف "من ترک عشق و ساغر و ساقی می کنم؛ سوق می دهد و افراد جامعه نیز همین مفهوم را می پذیرند و به "ترک نمی کنم" نمی اندیشند. بعد از دقت در بیت، متوجه طنز موجود و لحن عنادی حافظ می شود. در حالی که شاعری مثل حافظ متوجه نکات ریز اجتماعی هم هست و آفت های اخلاقی و اجتماعی جامعه را دقیق زیر نظر دارد. لازم است که او بیماری های اخلاقی زورمندان و زر پرستان جامعه را نقد کند و غیر از این ریزه کاری های زبانی و طنز، اسلحه ای برای مبارزه ندارد. در این بیت نیز بحث مهم، اعتقاد متقن داشتن به باورها و اعتقادات جامعه است. پس توبه ای که هر روز انجام شود و شکسته شود به چه درد می خورد؟ سستی توبه ی توبه کارانی که "صدباره توبه می کنند" چه اثری در دل ها دارد؟

۱۳ - به عزم توبه سحر گفتم استخاره کنم بهار توبه شکن می رسد چه چاره کنم ؟

(۳۵۰/۱ غ)

بیت را بار دیگر می خوانیم. طنز بسیار جالب و ظریفی در بیت نهفته است. در مصرع اول نکته ی شگفتی است که ذهن اغلب خوانندگان نه آن را حدس می زند نه کسی به آن می اندیشد. آن نکته این است که استخاره برای اموری لازم است که نفع و ضرر آن را مردم نتوانند حدس بزنند و مردد خاطر و متزلزل رأی باشند. آن وقت به کمک قرآن یا تسبیح یا به اشکال دیگر استخاره می کنند تا از شک و تردید بیرون بیایند و در فکر خود پایدارتر شوند یا اگر به کاری باید اقدام کنند؛ با جرأت بیشتری به کار پردازند. حال اگر کسی در توبه کردن متزلزل باشد و به قول عوام مردم "دلش به طرف آن کار بکشد" و برای توبه کردن استخاره کند؛ طنزی ایجاد می شود چون آن فرد، دلش به توبه و دست کشیدن از گناه، رضا نمی دهد به نظر می آید که باز هم حافظ، پنهانی به کسانی اشاره دارد که برای انجام کار نیک، دست دست می کنند. ضمناً در مصرع دوم ادامه ی طنز بیت باز هم دیده می شود. دلیل شکستن توبه هم معلوم است: وجود هوای معتدل، طبیعت سرسبز، چتر سبزدرختان و فرش سبز که همه شان، دل های لبریز از هیجان را به

سوی عیش و خوشی فرا می خواند و کسی که در مقابلین نعمت های "توبه شکن" توان ایستادگی ندارد ؛

از آمدن بهار و این همه زیبایی مَوْسوس ، مستأصل و درمانده می شود و به این استدلال که : " آخر من چگونه در مقابل این همه وسوسه استقامت کنم؟ مگر ممکن است؟ " می خواهد خود را از عواقب سرزنش برهاند. در برخی از ابیات ، اصلاً قصد حافظ ، استدلال نیست ولی همین که شاعر با تمهیداتی بخواند ذهن شنونده را به بازی بگیرد و خواننده بعد از دقیق شدن و کنکاش در دلالت معنایی بیت ، مفهوم یا طنز آن را دریابد ؛ باز هم می توان آن را دلیل عکس نامید .

۱۴- حافظ شراب و شاهد و رندی نه وضع توست فی الجملة می کنی و فرو می گذارمت

(۹۱/۱۰ غ)

حافظ تونباید به شراب و شاهدروی بیاوری . این کار شایسته ی تو نیست . اما تو این اعمال را انجام می دهی و گفتن جمله ی فرو می گذارمت ؛ نوعی موافقت ضمنی با کار حافظ است یعنی خود حافظ خود را مجاز به انجام آن کارها می داند.

۱۵- مستی به آب یک دو عنب وضع بنده نیست من سالخورد پیر خرابات پرورم

(۳۲۹/۱۷ غ)

پیغام اول بیت پیغامی مقبول و مثبت است . مستی با آب یکی دو انگور شایسته ی تونیست . خواننده خیال می کند که حتما در پی این جمله بسیار پندها نهفته است . ناگهان شالوده ی فکر او ؛ به هم می ریزد . چون حداقل دلالت ظاهری بیت می خواهد بگوید که من شرابخوار قهاری هستم که کار من مستی کردن است و نباید خود را گرفتار این کار بکنم . تفسیر بیت می تواند مسایل دیگر به آن چه گفته شد ؛ بیفزاید . می بینیم که در بسیاری از ابیات بالادلیل عکس ، باعث ایجاد طنز یا انتقاد شده است . اما در برخی مواقع نیز غیر از دلیل عکس ، نکته های دیگر سبب ایجاد همین نوع طنز می شود . گاهی "منطق عکس" نیز همین نتیجه را دارد یعنی شاعر پیغامی در بیت بدهد که بر خلاف عرف و منطق رایج جامعه است پس همین خلاف انتظار سخن گفتن نیز مطایبه آمیز و گاهی گزنده است . در برخی موارد نیز حافظ طنز مورد نظرش را با لحن عنادی و ملامتی که یکی از شاخصه های برجسته ی ادبی شعر حافظ است ؛ ایجاد می کند چون در ابیات بالا توضیحات لازم داده شده است ؛ برای پرهیز از تکرار بدون توضیح ، ابیات زیر را نیز می خوانیم :

- ز رهم میفکن ای شیخ به دانه های تسبیح که چو مرغ، زیرک افتد؛ نفتد به هیچ دامی

(۴۶۸/۶ غ)

- مرغ زیرک به در خانقه اکنون نبرد که نهاده است به هر مجلسِ وعظی، دامی

(۴۶۷/۴ غ)

- میی دارم چو جان صافی و صوفی می کند عیش خدایا هیچ عاقل را مبادا بخت بد ، روزی

(۴۵۴/۹ غ)

- الا ای پیر فرزانه! مکن عییم ز میخانه که من در ترکِ پیمانه ، دلی پیمان شکن دارم

(۳۲۷/۷ غ)

نتیجه گیری :

هرگاه شاعر و نویسنده برای امری دلیلی بیاورد که برخلاف انتظار عقلی مرسوم جامعه باشد یا عمداً برای موضوعی دلیلی بیاورد که سست، بی ربط یا به کلی مخالف بحث باشد؛ نوعی طنز ایجاد می شود که محمل بسیار مناسبی برای طنز و انتقاد اجتماعی است. حافظ که ظرایف سخنش همواره باعث تعجب و التذاذ ادبی شنوندگان شعرش قرار گرفته است؛ از این نکته ی ادبی به خوبی بهره برده و طنزی ادبی و گوشنواز ایجاد کرده که بر غنای ادبی کلامش افزوده است. و ریا کاران و قدرت مندان دین به دنیا فروش را از دم تیغ زبان گذرانده است. بررسی دقیق این مثال ها زوایای دقیق موضوع را بر ما آشکار می کند. در این نوشته سعی ما بر این نکته متمرکز است که این ظرافت ادبی را به خوانندگان شعر خواجه معرفی کنیم. امیدوارم با بررسی مثال های روشن و جالب از شعر خواجه ی شیراز، به خوبی نکته ی مطرح شده روشن شود. این نوع استدلال طنز آمیز "دلیل عکس یا استدلال عکس" نام دارد.

منابع و مأخذ :

- حافظ، شمس الدین محمد (۱۳۸۱)، دیوان غزلیات، تصحیح محمد قزوینی و قاسم غنی، تهران، انتشارات طلیه.

- شمیسا، سیروس (۱۳۸۵)، نقد ادبی (ویرایش دوم)، تهران، نشر میترا.

_____، نگاهی تازه به بدیع (۱۳۷۰)، چاپ سوم، تهران، انتشارات فردوس.

IN THE NAME OF GOD

Abstract

Reversal argument(objection) is kind of verbal irony in the poetry of Hafez

Dr. Behrouz Bamdadi

Farhangyan University - Tabriz

Email: b_bamdadi41@yahoo.com/bb1962@gmail.com

To convince others by our words, the best of the argument.'s Argument that the first issue should be strong enough to sell(forced to accept) to others.

Sometimes we see the poet, instead of bringing a strong and compelling reasons, one reason could be loose and funny. Sometimes will cause the listener to expect the contrary.

The poets often mean the humor is verbal or want to express a criticism of social conditions do not improve. Hafiz is one of the most skilled poets would argue the contrary or opposite.

Critic as poet Hafez is so much benefit from the literary industry and argued with his amazing readers, the poem is a wonder.

My intention in writing this article is to introduce this discussion Hafez poem that I "opposed say-reasoning" or "objection" I called.

Key words : reversal argument – objection – verbal irony – Hafiz poetry.